

شاهنامه در باره فردوسی

در این مقاله زندگی فردوسی و شاهنامه او که از شاهکارهای ادبیات ایران و جهان به شمار می‌رود، به اجمال بررسی شده است.

۱. فردوسی

از نام شاعر در دست‌نوشته‌های برجای‌مانده و چاپ‌های شاهنامه اثری دیده نمی‌شود و نام و نسب او مشکوک و نامعلوم است. ابوالقاسم منصور (حسن / احمد؟) بن حسن (احمد / علی / اسحق؟) بن (شرفشاه؟)، مشهور به فردوسی، خلاصه آراء گوناگون درباره نام و نشان اوست. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، جز در باب کنیه و تخلص او نمی‌توان با اطمینان نظر داد: ابوالقاسم فردوسی. البنداری، که در سال ۶۲۰ شاهنامه را به عربی برگردانده است، او را بر اساس دست‌نوشته‌ای از شاهنامه که تاریخ ۳۸۴ ق (در زمان حیات شاعر) را با خود دارد، منصور بن حسن دانسته است (البنداری ۱۳۸۰: ۱۲). دولتشاه سمرقندی هم در تذکره خود جد فردوسی را شرفشاه خوانده است (دولتشاه ۱۳۶۶: ۴۲). در سال تولد او نیز اختلاف است: ژول مل فرانسوی با دلالی، ۳۲۹ ق (= ۹۳۹-۹۴۰ م) را ترجیح داده است (فردوسی ۱۳۶۳، دیباچه، ۷۸-۸۰). تئودور نولدکه، شاهنامه‌شناس آلمانی، با استناد به ابیات شاهنامه معتقد است که فردوسی در سال ۳۲۳ یا ۳۲۴ ق / ۹۳۵-۹۳۴ م متولد شده است (نولدکه ۱۳۲۷: ۵۵). هانری ماسه بین سال‌های ۳۲۰ تا ۳۲۳ ق (ماسه ۱۳۵۰: ۶۲)، ریپکا بین سال‌های ۳۲۰ تا ۳۲۴ (ریپکا ۱۳۵۴: ۲۵۲)، فروزانفر، بین سال‌های ۳۲۳ تا ۳۲۹ (فروزانفر ۱۳۵۱: ۱۰۷)، سعید نفیسی، سال ۳۲۳ (نفیسی ۱۳۶۳: ۳۲۹)، مجتبی مینوی میان سال‌های ۳۲۵ و ۳۲۹ (مینوی ۱۳۴۶: ۳۵) و ذبیح‌الله صفا، سال ۳۲۹ (صفا ۱۳۶۳: ۱۷۲) را درست‌تر دانسته‌اند.

در زادگاه فردوسی اختلافی نیست؛ اگرچه فردوسی درباره کجایی زادگاهش سخنی نگفته است، اما همه پژوهشگران، روستای پاز یا پاژ، از بخش یا شهر تابران شهرستان توس، در بیست کیلومتری مشهد

دکتر احمد خاتمی*

کنونی را زادگاه شاعر دانسته و در دانسته خود تردیدی نکرده‌اند.

«منطقه یا استان خراسان، که ناحیه یا شهرستان توس پاره‌ای از آن است، بخش اصلی و مهم شهرسازی و شاهزاده‌نشین‌های پارتی (اشکانی) را تشکیل می‌داده است و بسیاری از سرداران و نقش‌ورزان در روایت‌های نیمه‌تاریخی و تاریخ سنتی و نیز پهلوانان نامدار حماسه ملی ایران، وابسته به خاندان‌های سرشناس فرمانروا در این ناحیه بوده‌اند (کویاجی ۱۳۸۰: ۱۸۵-۲۱۸). همچنین می‌دانیم که خراسان گاهواره و پرورشگاه زبان فارسی دری به شمار می‌آید که در نخستین سده‌های پس از اسلام، با گسترش و توانمند شدن تدریجی گویش کهن دری بازمانده از روزگار ساسانیان شکل گرفت (صادقی ۱۳۵۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۶۸: ۷۶-۸۷).

آن گونه که از خاستگاه‌های تاریخی و جغرافیایی کهن بر می‌آید، توس از دوران ساسانیان، شهر و ناحیه‌ای مهم و بلندآوازه بود و در افسانه‌ها، بنیادگذاری آن را گاهی به جمشید، شهریار افسانگی پیشدادی، و گاهی به توس، پسر نوذر، شهریارزاده و سپاهید زربینه‌کفش و پهلوان نامدار روزگار کاووس و کی‌خسرو در شاهنامه نسبت داده‌اند. اشاره چندگانه خود شاهنامه به نام این شهر، حکایت از آن دارد که در کارنامه تاریخی آن، رویدادهای مهمی به ثبت

در زادگاه فردوسی اختلافی نیست؛

اگرچه فردوسی درباره کجایی

زادگاهش سخنی نگفته است، اما همه

پژوهشگران، روستای پاز یا پاژ، از

بخش یا شهر تابران شهرستان توس،

در بیست کیلومتری مشهد کنونی را

زادگاه شاعر دانسته و در دانسته خود

تردیدی نکرده‌اند

رسیده بود و روایت‌های سینه‌به‌سینه، همچون گنجینه‌ای سرشار از این یادهای دیرینه به شمار می‌آمده و فضایی فرهنگی در میان مردم آن پدید آورده بود که نسل به نسل تداوم می‌یافته است» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۵).

بنا بر روایات تاریخی، توس ناحیه‌ای آباد بوده و در نیمه سده سوم، تابران بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر آن به شمار می‌آمده است. ناحیه توس نیز به مانند بیشتر شهرهای خراسان، در عهد خلیفه سوم در سال ۳۱ به تصرف مسلمانان درآمد است و فراز و فرودهای بسیاری را در تاریخ خود دارد که شرح رویدادهای روزگار پر رنج و آزار آن را باید در کتب تاریخی، مانند *البلدان یعقوبی*، *حدودالعالم* و *زین الاخبار گردیزی* جست‌وجو کرد. در کنار ناسازگاری‌ها و درگیری‌هایی که بسیاری از ایرانیان آزادیخواه در برابر بی‌عدالتی‌ها و عواملن حکومت اسلامی، که برخلاف رهنمودهای حقیقی دین اسلام درباره برابری همه مسلمانان، مردم را به دیده «موالی» و فرودست خود می‌نگریستند، به این نکته پی بردند که برای مقابله با هتک حرمت‌ها و بی‌عدالتی‌ها، باید بر فرهنگ و زبان و ادب تکیه کرد. از این رو، عالمان و دانشمندان توس با تبلیغ مذهب تشیع، توانستند توس را به مرکز مهم شیعه تبدیل کنند. شهادت امام هشتم (ع) و دفن ایشان در روستای سناباد (مشهد فعلی) مهم‌ترین رویداد در این ناحیه بود که تأثیرات شگفتی در توسعه تشیع و موقعیت شیعیان در پی داشت. «در چنین زمینه‌ای بود که از سده سوم هجری، گونه‌ای جنبش نوزایش (renaissance) در میان ایرانیان پدید آمد و تداوم یافت و دنباله و اوج آن به سده چهارم رسید، که گرانیگاه آن، خراسان و سرزمین‌های فراز رود (قلمرو نخستین فرمانروایی‌های نیمه‌مستقل یا مستقل ایرانی) بود. در درازنای همین دو سده بود که شمار چشمگیری از شاعران و نویسندگان ظهور کردند و با آفریدن اثرهای خود، زبان فارسی دری را توانی روزافزون بخشیدند و به صورت زبان ادبی و فرهنگی درآوردند...» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۹-۲۰).

فردوسی در چنین زمان و مکانی چشم به جهان گشود؛ در میان خانواده‌ای از دهقانان که ثروت و ضیاع موروث داشتند.

دهقان، معرب واژه پهلوی دهیکان، به معنی کشاورز است. دهقان در روزگار فردوسی و چندی پس از آن، به عنوان یک گروه و طبقه اجتماعی به شمار می‌رفت. از دوران کودکی و جوانی شاعر اطلاع دقیقی در دست نیست؛ همچنان که از پدر و مادر و همسرش

در زادگاه
فردوسی
نیست؛ اگرچه
در تابران
بیست کیلومتری
مشهد کنونی
زادگاهش
سخنی نگفته است،
اما همه پژوهشگران،
روستای پاز یا پاژ،
از بخش یا شهر
تابران شهرستان
توس، در بیست
کیلومتری مشهد
کنونی را زادگاه
شاعر دانسته و
در دانسته خود
تردیدی نکرده‌اند.

فردوسی در ایام جوانی، دهقان‌زاده‌ای آزاد و سرفراز و پای‌بند به ارزش‌های دینی و اخلاقی و مدافع فرهنگ ایرانی بوده است. در دین و مذهب او شک و تردیدی نیست. همه پژوهشگران او را مسلمان و پیرو مذهب شیعه دانسته‌اند و خود او در شاهنامه بر باورهای دینی و مذهبی‌اش تأکید نموده است

نیز اطلاعی نداریم. احتمال داده‌اند که «شاید بتوان با قید احتیاط، بانوی دلجو و مهربان سرآغاز مهر سرود بیژن و منیژه را همسر شاعر انگاشت» (دوستخواه ۱۳۸۴: ۲۲). تنها موردی که می‌توان با اطمینان از کسانِ فردوسی نام برد، پسر اوست که فردوسی هجده بیت در مرگ او سروده است (فردوسی ۱۹۶۰: ج ۹، ص ۱۳۸). نظامی عروضی هم از دختر فردوسی و اینکه پس از مرگ پدر زنده بوده است، خبر می‌دهد (عروضی ۱۳۳۳: ۴۷).

مطالعه در زندگانی فردوسی، که بیشتر بر پایه ابیات پیوسته و گسسته شاهنامه صورت گرفته است، نشان می‌دهد که او در ایام جوانی، دهقان‌زاده‌ای آزاد و سرفراز و پای‌بند به ارزش‌های دینی و اخلاقی و مدافع فرهنگ ایرانی بوده است. در دین و مذهب او شک و تردیدی نیست. همه پژوهشگران او را مسلمان و پیرو مذهب شیعه دانسته‌اند و خود او در شاهنامه بر باورهای دینی و مذهبی‌اش تأکید نموده است (فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۱۱). در دینداری نیز آزادی دارد و دیگران را در باورهای خویش آزاد می‌داند. از بی‌حرمتی و تحقیر ادیان و مذاهب پرهیز می‌کند. دین را بیشتر از جنبه فطری تبلیغ می‌کند و همگان را به هدف نهایی دین، که کمال انسانی است، فرامی‌خواند.

زندگی فردوسی همواره آمیخته به افسانه‌ها بوده است. رابطه او با دربار سلطان محمود غزنوی و انتساب ۶ تا ۱۵۰ بیت به شاعر در شکوه و شکایت از سلطان و نکوهش او، که به هجوتنامه شهرت یافته است، و شکایت بردن فردوسی به خلیفه عباسی و ماجراهای پس از آن، به دور از این گونه افسانه‌پردازی‌ها نیست.

آشنایی فردوسی با دربار سلطان محمود در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر اتفاق افتاده است. هنگامی که «شاعر از رنج فقر و تهیدستی به عذاب آمده و ضیاع و عقار موروث را در راه نظم حماسه ملی ایران از دست داده بود، به فکر تقدیم شاهنامه به محمود بن ناصرالدین سبکتکین افتاد» (صفا ۱۳۶۳: ۱۸۴). ظاهراً رابط او با دربار غزنوی، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (ف. ۳۹۸)، نخستین وزیر سلطان محمود، بود که سرانجام عزل گردید و خانه و ضیاع و عقار او را به دستور محمود مصادره کردند. «با عزل و مصادره ابوالعباس، فردوسی از داشتن حامی و نگاهبانی در دربار محمود محروم ماند و از بدبختی، شاهنامه را هنگامی که درگاه شاه غزنوی برد که کار ابوالعباس از رونق افتاده و به بازداشت و مصادره کشیده بود و گویا

یکی از علل ناکام ماندن فردوسی و بی‌نصیب گشتن او از صلوات و جوایز موفور محمود، همین دوستی و رابطه با ابوالعباس بوده باشد.

علل دیگری نیز در بابِ نفرتِ محمود از فردوسی در میان بود و در رأس همه آنها، یکی تشیع فردوسی است که به زعمِ محمودِ متعصبِ سنی‌مذهب، در زمرهٔ بزرگ‌ترین گناهان و جنایات بود، و دیگر اظهار محبت شدید فردوسی نسبت به ایران قدیم و پادشاهان بزرگ عجم است، که گویا محمود خود را از همهٔ آنان فزون‌تر می‌شمرد و به خوی ترکانهٔ خود، با نژاد ایرانی و افتخارات او دشمنی می‌ورزید و ظاهراً از دشنام‌های شاهنامه به تورانیان خاطری آزرده داشت و بعید نیست که تخلیط معاندان نیز در رنجش محمود از فردوسی و محروم گرداندن وی مؤثر بوده باشد» (صفا ۱۳۶۳: ۱۸۵-۱۸۷).

سرانجام فردوسی به موطن خود بازگشت و با خاطری پریشان و افسرده، زندگی خود را همراه با فقر و تهیدستی ادامه داد و تا پایان عمر محمود، با او از سر مهر نیامد. اگر ادعای نظامی عروضی هم پذیرفته شود که با وساطت خواجه احمد بن حسن میمندی، سلطان محمود صله و انعام شاعر را بدو باز فرستاد، باز بنا به قول وی، هنگامی که این صله و انعام را از دروازهٔ رودبار طابریان می‌آوردند، جنازهٔ فردوسی را از دروازهٔ رزان بیرون می‌بردند (نظامی عروضی ۱۳۳۳: ۵۱).

بیشتر پژوهشگران، سال مرگ فردوسی را ۴۱۰ ه.ق و در هشتاد و یک سالگی او نوشته‌اند. او را در باغی در بیرون دروازهٔ تابریان دفن کردند. در سال ۱۳۱۳ شمسی، هم‌زمان با برگزاری جشن هزارهٔ زادروز او از سوی دولت وقت، بر سرِ گور او بنایی مجلل ساختند و در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۷ آن را بازسازی نمودند و در کنار آن مراکز فرهنگی دیگری بنا نهادند.

۲. شاهنامه

نام شاهنامه، که منظومهٔ حماسی فردوسی بدان مشهور است، در هیچ جای این اثر نیامده است. «فرهنگ شاهنامه، تنها یک کاربرد از آن را با نگاشتِ سه‌نامه ضبط کرده (Wolff, ۱۹۶۵, P. ۵۸۳)، که جای آن در بیتی از «هجونامه» است و از آنجا که مجموع بیت‌های شهرت‌یافته بدین نام، ساختگی به شمار می‌آید و کسانی پس از شاعر، آنها را بر دست‌نوشته‌هایی از منظومه افزوده‌اند و هیچ رهنمود پذیرفتنی بر سروده نشده بودن آنها به وسیلهٔ خود شاعر در

دست نیست، می‌توان گفت که ربطی به سراینده ندارد» (دوستخواه ۱۳۸۴: ۴۵). نظر غالب آن است که شاهنامه از روزگاران پیش از فردوسی، نامی عمومی برای مجموعه‌های منثور یا منظوم داستانی و حماسی بوده است و خوتای (Xvatây) که بیشتر به معنی «خدای» برگردانده شده است، مفهوم «شهریار» و «شاه» را داشته و خداینامه‌ها را باید در واقع همان شاهنامه‌ها دانست. «در زبان فارسی دری چون «خدای» بیشتر به مفهوم «آفریدگار» جهان به کار می‌رفت، کاربرد خداینامه به جای خوتای نامگ رایج نشد و از همان سدهٔ سوم هجری، در نوشته‌های ناپیوسته و پیوسته (به نثر یا به نظم) در زمینهٔ ادب پهلوانی، شاهنامه جایگزین خوتای نامگ و عنوان مشترک این گروه از کتاب‌ها شد، که با افزودن نام نویسنده و سراینده به دنبال هریک از آنها، از یکدیگر باز شناخته می‌شدند. در هزارهٔ اخیر و پس از بلندآوازه شدن شاهنامهٔ فردوسی و کم‌رنگ گردیدن نام شاهنامه‌خوانده‌های پیش از آن، واژهٔ شاهنامه به تنهایی و به گونه‌ای مطلق، در زبان فارسی و نیز در دیگر زبان‌ها به مفهوم شاهنامهٔ فردوسی به کار می‌رود (همان: ۴۸).

در اینکه آغاز نظم شاهنامه کی بوده است، اتفاق نظر وجود ندارد. این اختلاف به دنبال اختلافی است که در تاریخ تولد و مرگ

آشنایی فردوسی

با دربار سلطان محمود

در شصت و پنج

با شصت و شش سالگی شاعر

اتفاق افتاده است. هنگامی که «شاعر

از رنج فقر و تهیدستی به عذاب آمده

و ضیاع و عقار موروث را در راه نظم

حماسهٔ ملی ایران از دست داده بود

به فکر تقدیم شاهنامه به

محمود بن ناصرالدین سبکتکین افتاد»

آشنایی
فردوسی
سلطان محمود
در شصت و پنج
با شصت و شش
سالگی شاعر

نظر غالب آن است که شاهنامه از روزگاران پیش از فردوسی، نامی عمومی برای مجموعه‌های منثور یا منظوم داستانی و حماسی بوده است و خوتای (Xvatây) که بیشتر به معنی «خدای»

برگردانده شده است مفهوم «شهریار» و «شاه» را داشته و خداینامه‌ها را باید در واقع همان شاهنامه‌ها دانست

شاعر و نیز زمان سرودن شاهنامه وجود دارد. بنا به گفته بعضی از پژوهشگران «در دهه دوم از نیمه دوم قرن چهارم هجری، آوازه کار دقیقی در خراسان شایع شده و نسخه‌ای از گشتاسپنامه دقیقی نیز در اواخر همین دهه به فردوسی رسیده بود. فردوسی که طبع خود را تا این هنگام در نظم داستان‌های کهن آزموده بود، به فکر افتاد که کار شاعر جوان دربار سامانی را به پایان برد؛ ولی مأخذی را که دقیقی در دست داشت، مالک نبود و می‌بایست چندی در این راه رنج برد. اتفاق راه یکی از دوستان او در این کار با وی یاری کرد و نسخه‌هایی از شاهنامه ابومنصوری بدو داد و فردوسی از آن هنگام، واقعاً به نظم شاهنامه دست برد، بدین قصد که کتاب مدون و مرتبی از داستان‌ها و تاریخ کهن ترتیب دهد» (صفا ۱۳۶۳: ۱۷۹). بر این اساس، احتمال دارد سال شروع کار فردوسی در نظم شاهنامه، ۳۷۰ یا ۳۷۱ هجری باشد و این در حالی است که سال اتمام شاهنامه را ۴۰۰ و زمان سرودن شاهنامه را سی سال فرض کنیم. بدیهی است، همان گونه که قبلاً هم اشاره شد، در سال تولد و مرگ و زمانی که فردوسی برای سرودن شاهنامه صرف کرده است، اتفاق نظر وجود ندارد.

تاریخ ختم شاهنامه نیز روشن نیست. فردوسی خود یک جا از زحمت سی‌ساله:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی^۱

و در جای دیگر از زحمت سی و پنج‌ساله:

سی و پنج سال از سرای سپنج

بسی رنج بردم به امید گنج (فردوسی ۱۳۱۳-۱۳۱۵: ج ۹،

ص ۳۰۱۷، ب ۸۴۶)

و در جای دیگر از رنج بیست و پنج‌ساله یاد کرده است:

دو ده سال و پنج اندرین شد مرا

همه عمر رنج اندر این شد مرا

و همین اقوال گوناگون، پژوهشگران را در تعیین تاریخ دقیق

پایان شاهنامه با مشکل روبه‌رو کرده است.

در مأخذ شاهنامه هم باید با احتیاط سخن گفت؛ زیرا «از طرفی

گاه میان روایات فردوسی و مورخان در بعضی جزئیات اختلافی دیده

می‌شود و از طرف دیگر، مأخذی که فردوسی از آنها استفاده کرده

است، جملگی از میان رفته؛ چنان که نمی‌توانیم میان شاهنامه و مأخذ

آن مقایسه مستقیمی کنیم. مأخذ مشخص و قطعی فردوسی، شاهنامه

ابومنصوری است که خود او با نام‌های *نامه خسروی*، *نامه خسروان*، *نامه پهلوی*، *نامه شهریار*، *نامه باستان*، *نامه داستان*، *نامه شاهوار* و *نامه* از آن یاد کرده است. علاوه بر این، از بعضی داستان‌های منفرد هم بهره گرفته است. نولدکه معتقد است که چندین داستان *شاهنامه فردوسی* از شاهنامه ابومنصوری اخذ نشده است. (ر.ک به: نولدکه ۱۳۲۷: ۴۳ به بعد) از مآخذ دیگر شاهنامه کتابی به نام *اسکندرنامه* است (ر.ک به: صفا ۱۳۶۳: ۱۹۹) و دیگر، *اخیار رستم* است که شاعر بنا بر اشاره خود در داستان کشتن رستم، آنها را به «آزاد سرو» نامی نسبت داده است و همچنین است نقل بعضی از داستان‌ها و ماجراها که به نقل از روایانی آنها را نقل کرده است؛ مانند *ماخ* (در آغاز پادشاهی هرمز پس از انوشیروان) و *شادان بُرزین* (در آغاز داستان ترجمه *کلیله و دمنه پهلوی*)، *بهرام* (در پایان داستان رستم و سهراب) و *شاهوی پیر* (در آغاز داستان گو و طلحند و پیدا شدن شطرنج). البته باید توجه داشت که آن گونه که از متن *شاهنامه* و تحقیقات پژوهشگران برمی آید، ذکر نام روایان، دال بر اینکه فردوسی خود شخصاً مطالب را از دهان روایان شنیده باشد، نیست؛ بلکه نقل از این روایان بر اساس متون یا مستند به ادبیات شفاهی روزگار شاعر بوده است.

اما موضوع *شاهنامه*، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا ظهور اسلام است. رایج‌ترین تقسیم‌بندی *شاهنامه*، تقسیم به سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی است؛ دوره اساطیری، عهد کیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاک تا ظهور فریدون را در بر می‌گیرد. دوره پهلوانی از قیام کاوه آغاز می‌شود و به قتل رستم و سلطنت بهمن، پسر اسفندیار، پایان می‌پذیرد. این بخش، مهم‌ترین و

مأخذ مشخص و قطعی فردوسی، شاهنامه ابومنصوری است که خود او با نام‌های نامه خسروی، نامه خسروان، نامه پهلوی، نامه شهریار، نامه باستان، نامه داستان، نامه شاهوار و نامه از آن یاد کرده است

بهترین بخش‌های *شاهنامه* و قسمت واقعی حماسه ملی ایران است و پهلوانی‌ترین این قسمت، عهد کیان تا پایان سلطنت گشتاسب است و سبب این امتیاز، دخالت رستم در جنگ‌هاست؛ و سومین قسمت *شاهنامه* که دوره تاریخی است، دوره‌ای است که اعمال و اشخاص تاریخی، جایگزین کارهای غیرعادی، پهلوانان خیالی و داستان‌های خارق عادات می‌شود. مقدمات این دوره، از عهد بهمن آغاز می‌شود. بهمن، لقب اردشیر و عنوان درازدست می‌یابد و یادآور اردشیر درازدست، پادشاه هخامنشی می‌شود. دوره واقعی تاریخی *شاهنامه*، از عهد دارای دارایان، که همان داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی است، شروع می‌شود، ولی پس از اسکندر که داریوش سوم را مقهور و مغلوب خود کرد، سلوکیان را یکباره فراموش کرده و از اشکانیان نیز که فردوسی جز نام نشنیده و در *نامه خسروان* ندیده، ذکری به میان نیاورده است. تقسیم‌بندی‌ها و بخش‌بندی‌های دیگری هم برای *شاهنامه* شده است: «*شاهنامه* را در یک بخش‌بندی دودمانی بر پایه شهریارهای چندگانه، به چهار بخش «پیشدادیان» (از کیومرث تا طهاسب)، «کیانیان» (از کی قباد تا داراب)، «اشکانیان» (شهریاران پارتی) و «ساسانیان» (از اردشیر بابکان تا یزدگرد سوم) که دو فاصله فرمانروایی بیگانه، یعنی ضحاک (در میانه دوره یکم) و اسکندر و جانشینانش (در میانه دوره‌های دوم و سوم) را نیز در بر می‌گیرد] تقسیم کرده‌اند. این بخش‌بندی کلی، که امروز چندان محل اعتنا نیست، خواننده را به جزء به جزء روایت‌ها و رویدادها و شماره بیت‌ها رهنمون نمی‌شود» (دوستخواه ۱۳۸۴: ۵۷). علاوه بر این، فریتس ولف، دانشمند آلمانی، هم بخش‌بندی خاصی را بر اساس متن‌شناسی در تدوین فرهنگ *شاهنامه* به کار برده است که بر پایه چاپ‌های مول، فولرس و مکن استوار است و کارآرایی چندانی ندارد.

ابیات *شاهنامه* را بر اساس گفته‌های شاعر (فردوسی ۱۹۶۰: ج ۹، ص ۲۱۰؛ همان ۱۳۶۳: دیباچه، ۱۰۰) ۶۰۰۰۰ بیت دانسته‌اند؛ اما آنچه در دست است و نسبت آن به فردوسی قابل اعتماد، بیش از ۵۰۰۰۰ بیت است که در قالب مثنوی و در بحر تقارب یا متقارب و بر وزن فعولن/ فعولن/ فعول/ فاعول یا فَعْلُ سروده شده است.

از متن *شاهنامه* بیش از هزار نسخه خطی به جای مانده که در موزه‌ها، کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شود. قدیم‌ترین چاپ *شاهنامه* در سال ۱۲۲۶ ق در کلکته صورت گرفته

مأخذ مشخص
فردوسی
شاهنامه
ابومنصوری

است و در سی‌سالهٔ اخیر نیز ده‌ها چاپ کامل یا گزیده از آن منتشر شده است. شاهنامه به بیشتر زبان‌های شرقی و غربی ترجمه شده است (ر.ک به: صفا ۱۳۶۳: ۲۱۵-۲۲۵).

«ادب‌شناسان جهان، شاهنامه را گونهٔ ادبی حماسه شناخته و یکی از پنج حماسهٔ جاودان و از مهم‌ترین اثرهای گونهٔ ادبی در جهان شمرده‌اند. ساختار و درون‌مایهٔ شاهنامه، برخوردار از یکپارچگی و انسجامی شگفتی‌انگیز است و هرچند که هر داستان یا روایت و رویداد و گزارشی در چهارچوب خود جدا و مستقل می‌نماید، رشته‌ای یگانه همهٔ این بخش‌ها و جزءها را به یکدیگر می‌پیوندد و دریافتی یگانه از کل منظومه در ذهن خواننده و پژوهنده پدید می‌آورد ... شاهنامه گزارش و روایت سادهٔ رویدادهای دوران‌های باستانی در خطی تاریخ‌گونه نیست؛ بلکه بازآفرینی شاعرانهٔ زندگانی و فرهنگ ایرانیان دیرینه است در گفتارها و کردارهای انبوه نقش‌ورزان این حماسه از هر گروه و تیره و تبار و قومی ...»

از دیدگاه زبانی نیز ارزش و اهمیت شاهنامه کمتر از جنبه‌های دیگر آن نیست و پایداری و پویایی و برومند و توانگر شدن زبان فارسی دری، بیش از هر اثر دیگری بر پشتوانه و گنجینهٔ عظیمی همچون منظومهٔ فردوسی تکیه دارد و از آن آب می‌خورد.

شاهنامه تنها نمایشگاه گفتار و کردار شهرباران و پهلوانان ایران باستان نیست و گنجینه‌ای بس گرانبها از اندرز و رهنمود اخلاقی و حکمت ناب زندگانی نیز در تالارها و غرفه‌های شکوهمند آن نگاهداری شده است که خواننده و پژوهنده را در کنار پرداختن به روایت‌های اصلی و گزارش‌ها و وصف‌های رنگین و پرشور رزم‌ها و بزم‌ها به خود فرامی‌خواند و با زبانی پدرا نه و مهرورزانه، درس‌هایی والا در راستای آزادگی، نامجویی، خردورزی، دانش‌اندوزی، مهربانی، مردم‌دوستی و جز آن بدو می‌آموزد. (دوستخواه ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۰۹).

پی‌نوشت

* عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی

۱. این بیت در بعضی از نسخه‌های شاهنامه، از جمله در نسخهٔ کهن و معروف مورخ ۶۷۵ و چاپ بروخیم و شاهنامهٔ چاپ مسکو وجود ندارد.

کتابنامه

- آدمووا، ا. ت و همکار، ۱۳۷۶، نگاره‌های شاهنامه. ترجمهٔ زهرهٔ

فیضی. تهران: فرهنگستان هنر.

- البنداری، فتح بن علی، ۱۳۸۰، شاهنامهٔ فردوسی. ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- بهار، مهرداد، ۱۳۸۳، پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگاه.

- تقی‌زاده، سیدحسین، ۱۳۴۹، فردوسی و شاهنامهٔ او. به سعی حبیب یغمایی. تهران:

- دوستخواه، جلیل، ۱۳۸۴، شناخت‌نامهٔ فردوسی و شاهنامه. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- _____، ۱۳۸۱، گزارش هفتخان رستم بر بنیاد داستانی از شاهنامهٔ فردوسی. تهران: ققنوس.

- دولت‌شاه سمرقندی، امیر، ۱۳۶۶، تذکرهٔ الشعرا. به همت محمد رمضان. تهران: کلالهٔ خاور.

- ریاحی، محمدمامین، ۱۳۷۲، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- ریپکا، یان، ۱۳۵۴، تاریخ ادبیات ایران. ترجمهٔ عیسی شهبابی. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.

- سرامی، قدمعلی، ۱۳۶۸، از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه. تهران: علمی و فرهنگی.

- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۵ - ۱۳۱۳، شاهنامه. تهران: بروخیم.

- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۵۱، مجموعهٔ مقالات و اشعار استاد بدیع‌الزمان فروزانفر. به کوشش عنایت‌الله مجیدی. تهران: دهخدا.

- کویاجی، جهانگیر کوورجی، ۱۳۸۰، بنیادهای اسطوره و حماسهٔ ایران. گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. تهران: آگاه.

- ماسه، هانری، ۱۳۵۰، فردوسی و حماسهٔ ملی. ترجمهٔ مهدی روشن‌ضمیر. تبریز: دانشگاه تبریز.

- مینوی، مجتبی، ۱۳۴۶، فردوسی و شعرا. تهران: انجمن آثار ملی.

- نظامی عروضی، ۱۳۳۳، چهارمقاله. تصحیح محمد قزوینی حواشی محمد معین. تهران: زوار.

- نفیسی، سعید، ۱۳۶۳، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی. تهران: فروغی.

- نولدکه، تئودور، ۱۳۲۷، حماسهٔ ملی ایران. ترجمهٔ بزرگ علوی. تهران: دانشگاه تهران.